

گزارش سیاسی به کنگره سوم سازمان اتحاد فدائیان کمونیست!

رفقا

در گزارش سیاسی به کنگره دوم و همینطور در مقالات و تحلیل‌های سازمان اوضاع جهان، بحران سرمایه‌داری و تاثیرات آن بر روندهای اقتصادی اجتماعی و سیاسی بیان شده است. اکنون رویدادهای بعد از کنگره دوم سازمان درستی این تحلیل‌ها را نشان میدهد.

در بررسی اوضاع سرمایه‌داری جهانی همواره هسته اصلی تحلیل‌های سازمان را بحران نظام سرمایه‌داری جهانی تشکیل میداد که علت اصلی وضعیت کنونی در جهان را رقم میزند. ریشه بحران اقتصادی که طی سالهای اخیر دامنگیر نظام سرمایه‌داری شده است همانا از خصوصیات اصلی سرمایه‌داری ناشی میشود که اساس آن را پروسه انباشت تولید و عدم تحقق آن و نیز آنارشی حاکم بر این سیستم تشکیل میدهد.

هم اکنون تمرکز سرمایه درجهان به آنچنان سطحی رسیده است که شرکت‌های انگشت‌شمار و بزرگ فراملی عرصه‌های مختلف اقتصاد جهان را به انقیاد خود در آورده‌اند. کارکرد این شرکتها بویژه طی سالهای اخیر عبارت از این بوده است که از یکطرف برای کسب سود بیشتر دست به اخراج کارگران و کارمندان میزنند و از سوی دیگر برای بهره‌وری کار به تشدید استثمار متوسل میشوند. از یک طرف سطح حقوق و مزایا را تقلیل میدهند و از سوی دیگر قیمت مایحتاج زندگی را افزایش میدهند و دستاورد طبقه کارگر و توده زحمتکش را بویژه در زمینه‌های تامین اجتماعی بهداشت، آموزش، بیمارستانها و ایاب و ذهاب تقلیل داده و گاه نابود میکنند. نتیجه آن در روند سرمایه به همان تضاد معروف اضافه تولیدی که بازارهای موجود توانایی جذب آنرا ندارند، ختم میشود.

اگر درگذشته بحران سرمایه‌داری با سیکل‌های کوتاه مدتی مواجه میشد و سپس یک دوره رونق فرا میرسید اکنون بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری با موج‌های بلند مدتی توأم گشته و دوره‌های رونق آن کوتاه و کوتاه‌تر میشود.

سال گذشته که پیش‌بینی میشد بحران اقتصادی با یک دوره رشد و شکوفایی توأم گردد، اما درعمل نتیجه‌ای عکس داد: شرکت‌های عظیم ورشکسته شدند، بازار سهام تا حد ۳۲۰۰ میلیارد دلار با کاهش ارزش مواجه شد. میزان رشد کشورهای معظم سرمایه‌داری از آمریکا گرفته تا ژاپن از ۲ درصد فزونی نیافت.

ایالات متحده آمریکا که هم اکنون کنترل و مهار مواد خام و بازارهای جهانی را در دست دارد با بزرگترین بحران تاریخ خود مواجه است. بطوریکه مجموع بدهی‌های داخلی و خارجی آن از حدود ۲۰۰۰۰ میلیارد دلار گذشته است، یعنی دو برابر تولید ناخالص ملی این کشور که بنوبه خود به بی‌اعتبار شدن ارزش دلار در بازار بورس منجر میگردد.

از طرفی کاهش مداوم ارزش دلار، یعنی عمده‌ترین واحد پولی جهان در قرن گذشته در بحران اقتصادی آمریکا و از این طریق جهان تاثیرات منفی زیادی برجای گذاشته است. تنها در خلال دو سال اخیر ارزش برابری دلار نسبت به یورو اروپا و چین ژاپن چندین برابر کاهش یافت. از طرفی وزیر خزانه‌داری آمریکا در سال ۲۰۰۱ برای مقابله با این کاهش میلیاردها دلار بدون پشتوانه به بازار تزریق کرد. اما این تدبیر نیز کارساز نشد و در سال گذشته یورو با یک افزایش ۳۰ درصدی و دلار با یک کاهش ۹ درصدی مواجه شدند.

طراحان سیاست اقتصادی آمریکا برای خارج شدن اقتصاد این کشور از این رکود مزمن به کاهش بهره دست زدند تا از این طریق میزان مصرف را بالا ببرند ولی این تدبیر نیز کارساز نشد. بخاطر نرخ بهره کم ۱/۲۵ درصد در برابر ۲/۵ درصد در اروپا به کاهش فوق‌العاده سرمایه‌گذاری در آمریکا منجر شد که به همراه بحران در صنایع این کشور باز هم به کاهش نرخ دلار دامن زد. تضعیف بازار سهام در این کشور با ورشکستگی گروه‌های اقتصادی عظیم توأم بود؛ گروه‌هایی که از اوایل دهه گذشته در صنایع کامپیوتر و فن‌آوری اینترنت به امید سودهای افسانه‌ای ایجاد شده بودند که سقوط این شرکتها به کاهش ارزش سهام

در حد چندین تریلیون دلار منجر شد.

اما هیچکدام از این تدابیر مانع از این نیست که سرمایه‌ها در شرایط بحرانی در جستجوی سود و امنیت به مهاجرت روی بیاورند.

دلایل اصلی چنین وضعی اولاً برمیگردد به کارکرد سیستم اقتصادی سرمایه‌داری و دوماً تحولاتی که طی یکی دو دهه اخیر تحت عنوان «نئولیبرالیسم» و «جهانی شدن» در عرصه سرمایه‌داری ظاهر شده است.

همچنانکه در تحلیل‌ها و اسناد سازمان یادآوری شده بود سرمایه‌داری از دهه ۷۰ قرن گذشته با استفاده از انقلاب علمی و فنی بویژه در زمینه فن‌آوری اطلاعات از بهره‌وری نسبتاً بالایی برخوردار شد که در نتیجه بالا رفتن اضافه ارزش موجب انباشت سرمایه در کشورهای عمده سرمایه‌داری شد. انباشت این سرمایه در دست انحصارات و سرمایه‌داران بزرگ این کشورها موقعیتی را بوجود آورد که سرمایه‌ها دیگر نمیتوانستند به روال قبلی متحقق شده و به سود برسند. لذا چارچوبها و قوانین قبلی میبایست شکسته میشد؛ مرزها و موانع از پیش پای آن برداشته میشدند؛ سرمایه باید آزادی کامل داشته باشد تا بتواند بنا بر سرشت خود هر جا که سود هست، بدانجا روانه شود. و این خصوصیت سرمایه تحت عنوان «جهانی شدن» و یا «نئولیبرالیسم» تعریف میشود. که در ده‌های اخیر نقش مهمی در تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جهان بازی کرده است. یعنی انتقال سرمایه بدون هرگونه مانعی به هر جا که سود بیشتری دارد.

برداشتن هرگونه موانع و سدهای قانونی و غیرقانونی که حرکت سرمایه و کالاها را محدود و رقابت آزاد را با اختلال مواجه نسازد. تضمین بی‌قید و شرط خروج اصل و فرع سرمایه و لغو و یا تعدیل مقررات گمرکی، خصوصی‌سازی صنایع و موسسات صنعتی، خدماتی و غیره، محدود کردن دامنه جنبش کارگری و حذف قوانین و مقررات مربوط به حقوق کارگران بویژه در امر قراردادهای جمعی، بیمه‌های بیکاری و بیمه‌های اجتماعی، حق اعتصاب و تشکیلات‌های مستقل، حذف یارانه‌های دولتی به کالاهای اساسی و مورد نیاز مردم و غیره.

خصوصی‌سازی تمام کشورها از جمله کشورهای معظم سرمایه‌داری را هم در برمیگیرد. کشورهای اروپایی که از سالها قبل این پروسه را آغاز کرده بودند در کنفرانس بارسلون رسماً اعلام کردند که تصمیم گرفته‌اند تمام موسسات عمومی نظیر حمل و نقل، پست، تلفن و برق و گاز و خدمات اجتماعی نظیر آموزش و پرورش، بیمارستانها و درمانگاهها را خصوصی کنند. پیشبرد این سیاست را بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بر عهده دارد که فعالیت سرمایه تحت فرمان و نسخه‌های مخرب این موسسات امپریالیستی تاکنون همه جا باعث ورشکستگی، خانه خرابی و فقر و نداری و بیکاری شده است. نمونه آن آرژانتین است که با پیاده کردن کامل این سیاست در عرض چندین سال با ورشکستگی کامل و از هم‌پاشی اقتصادی روبرو شد.

برخلاف تبلیغات مداحان سرمایه، جهانی شدن و سیاست نئولیبرالیسم نه تنها بهبودی در وضعیت کشورهای مؤخر سرمایه‌داری بوجود نیاورده است بلکه باعث عقب‌ماندگی بیشتر و افزایش بدهی‌های خارجی این کشورها شده است و هم اکنون تعداد زیادی از این کشورهای بدهکار به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نه تنها قادر به پرداخت وام‌های متخذه نیستند بلکه از پرداخت بهره آنها هم عاجز مانده‌اند.

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که برای کنترل اوضاع مالی جهان تاسیس شده‌اند، خود نیز معترف‌اند که کشورهایی که سیاست‌های آنها را دنبال کرده‌اند با سقوط نرخ رشد و بحران مالی مواجه بوده‌اند.

از طرفی نقل و انتقال سرمایه‌ها به کشورهایی که در آنها دستمزدها و خدمات اجتماعی در سطح پایینی قرار دارند موجب افزایش بیکاری در کشورهای متروپل شده است، بطور مثال تنها در عرض ماه ژانویه ۲۰۰۲ به تعداد بیکاران آلمان ۳۸۰۰۰۰ هزار نفر افزوده شد و از ده درصد به بیش از یازده درصد افزایش یافت. در آمریکا نیز نرخ بیکاری طی سالهای اخیر سیر صعودی پیموده است. طبق آمارهای منتشره رقم کسر بودجه آمریکا بدلیل بحران اقتصادی دامنگیر این کشور از

۱۸۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به رقم ۳۰۴ میلیارد دلار رسید و در سال ۲۰۰۴ رقم بالاتری برای آن پیش‌بینی می‌شود. با وجود سرمایه‌گذاری‌های کلان در کشورهای مختلف اما این اقدامات به تنهایی پاسخگوی حجم عظیم سرمایه‌های انباشته شده نیست و به همین سبب است که سرمایه مالی به سمت بازارهای بورس سرازیر شد؛ بازاری که با سودهای بالا و سهل‌میتوانست‌اشتهای سیری‌ناپذیر سرمایه را تامین کند. احتیاج به اثبات ندارد که در حال حاضر و در این مرحله از امپریالیسم سرمایه مالی سلطه دارد. سرمایه‌ای که به بورس بازی، نزول‌خواری و سفته‌بازی بیشتر روی می‌آورد تا به تولید. اما این سودهای کلان و سهل‌الوصول در بازارهای بورس و غیره از کجا تامین می‌شود جز از محیطی که نیروی کار در آنجا به آفریدن ارزش اضافی مشغول است؟ این کشف سوسیالیسم علمی را میدانیم که نرخ سود با بالا رفتن بهره‌وری کار گرایش به کاهش می‌کند و لذا سودهایی که با نرخ‌های بالایی بدست می‌آیند از هیچ مبنای اقتصادی و تولیدی برخوردار نیستند. نتیجه آن اینکه شاخص‌های بازار سهام به یکباره سیر نزولی می‌پیمایند، میزانی در حدود ۳۲۰۰ میلیارد دلار، این سقوط صد البته از جیب میلیون‌ها سهامدار کوچک که به امید برنده شدن اندک اندوخته خود را به خرید این سهام‌ها اختصاص داده بودند و نیز از صندوق بازنشستگی کارگران، کارمندان و معلمان و غیره تامین می‌شود که دار و ندار آنها را نابود و زندگی‌شان را به تباهی کشانده‌اند.

شرکت انرون یکی از نمونه‌های بارز این شرکت‌هاست که در دهه ۹۰ به یکی از بزرگترین شرکت‌های آمریکا بدل شد و در سال ۲۰۰۱ با بزرگترین ورشکستگی تاریخ روبرو شد. و خسارات عمده این شرکت بر دوش بیش از هشتصد هزار سهامدار کوچک افتاد و گرنه سهامداران بزرگ که مدیران را نیز شامل می‌شد قبلاً سهام خود را فروخته و بار خود را بسته بودند. انرون از جمله شرکت‌هایی است که شاه‌رگ اقتصادی جهان را در دست داشته، با محافل سیاسی و نظامی آمریکا پیوندی نزدیک برقرار نموده و محصول تسلط نتولیبرالیسم است که کارش فقط سفته‌بازی، دلالی، واسطه‌گری است. این شرکت‌های بدون کارخانه از جمله پدیده‌های دوران جهانی شدن هستند.

نتایج جهانی شدن نه تنها در کشورهای مؤخر سرمایه‌داری بلکه در کشورهای متروپل نیز تبعات ویران‌کننده‌ای بر جای گذاشته است. میزان بیکاری در اروپا و آمریکا بشدت در حال افزایش است. ژاپن در رکود خود دست و پا می‌زنند. روزی نیست که رسوایی مالی و ورشکستگی گریبان شرکت‌های بزرگ را نگیرد. بستن کارخانه‌ها، بیکارسازی‌های وسیع، کاهش و در برخی موارد حذف کامل خدمات اجتماعی و کاهش قدرت خرید اقشار پایین جامعه از جمله عوارض جهانی شدن هستند.

عواقب نتولیبرالیسم

برخلاف آرایش‌گران چهره سرمایه‌داری و مداحی آنان از معجزات بازار آزاد، تجربه میلیارها انسان در سراسر جهان مبین این واقعیت انکارناپذیر است که تسلط نتولیبرالیسم، جز بحران و ناهنجاری‌های اجتماعی نتیجه دیگری در بر نداشته است. علاوه بر آنچه که گفتیم، تخریب محیط زیست، از طریق آلوده کردن آبها، نابودی جنگلها، رها کردن فضولات کارخانه‌ها، مواد گازی و شیمیایی، بکارگیری کشتیمهای کهنه، که در سالهای اخیر دهها واحد از آنها در دریاها غرق و سواحل را آلوده کرده است، استفاده غیرمسئولانه از تکنولوژی بیوشیمیایی و... آینده مردم جهان را با خطرات جدی مواجه کرده‌اند. بهره‌کشی گسترده از کار کودکان بطوریکه بنا بر آمار سازمان ملل هم اکنون ۲۵۰ میلیون کودک بین سنین ۵ تا ۱۲ سال به اشتغال در کارخانجات و مزارع و بیش از ۶ میلیون در معادن مورد شدیدترین استثمار سرمایه‌داری قرار دارند.

رشد ناامنی که اکنون دامنه کشورهای متروپل را هم دربر گرفته، رشد فحشا از جمله فروش کودکان به یک تجارت سودده تبدیل شده است، سرمایه‌داران با کنار نهادن هرگونه ملاحظه انسانی و اخلاقی صدها هزار کودک و زن جوان را از کشور و محل زندگی خود آواره و به تن‌فروشی در اقصی نقاط جهان و بویژه کشورهای متروپل وا داشته‌اند. مشکل آب آشامیدنی نیز به مشکلات دیگر مردم اضافه شده است، سرمایه‌داری ۸۵ درصد مسیر آبها را با مواد زائد آلوده کرده، دریاچه‌ها و منابع آب شیرین

در حال از بین رفتن هستند، آب رودخانه‌ها خشک میشود. هم اکنون از هر چهار نفر یک نفر از آب آشامیدنی محروم است و تا بیست سال دیگر این رقم به سه میلیارد خواهد رسید.

خلاصه کلام اینکه سرمایه در شکل جدیدش همان نمود امپریالیسم در قرن بیست و یک است که مشخصات آنرا لنین تعریف کرده و روز بروز صحت آن اثبات میگردد.

جنگ افروزی بمثابه یکی از خصوصیات امپریالیسم

امروزه در همه جا در اندام کمپانیهای بزرگ شاهد قدرت‌گیری نوعی مافیای قدرت و ثروت هستیم که از طریق روابط و مناسبات بهم پیوسته و گسترده با محافل سیاسی بویژه در آمریکا تلاش میکنند برای فایق آمدن بر بحران موجود حتی تمام قوانین و مقررات موجود بین‌المللی را برهم زنند و یا آنها را بیش‌رمانه با تفسیر خود در خدمت منافع و مطامع خود بگیرند. نتیجه بلافصل چنین تلاشی گرایش به نظام‌گیری و گسترش جنگ و پلیسی کردن جوامع است.

دولت ایالات متحده بمثابه نماینده سیاسی انحصارات نفتی و نظامی بمنظور غلبه بر بحران اقتصادی خود تسلط کامل بر منابع نفتی خاورمیانه و دریای خزر را در دستور قرارداد. آنها امیدوارند در ادامه جنگ افغانستان و عراق و اعلام «جنگ نامحدود علیه تروریسم» نه تنها حوزه‌های نفتی، بازار مصرف و نیروی کار ارزان این مناطق را در اختیار بگیرند بلکه همچنین به زرادخانه جنگی خود رونق بخشند، چرا که آنها معتقدند و اساسا از خصلت امپریالیسم ناشی میشود که در شرایط رکود اقتصادی فعالیت شرکت‌های اسلحه‌سازی میتواند به تحرک و رونق در سایر بخش‌های اقتصاد دامن زند.

این امر طبیعتا جز از طریق دامن زدن به جنگ‌های محلی و منطقه‌ای امکان پذیر نخواهد بود.

بی‌جهت نیست که دولت ایالات متحده در سال گذشته میزان بودجه نظامی خود را به یکباره به حدود ۴۰۰ میلیارد دلار افزایش داد. امروز ما شاهد قدرت‌گیری یک گرایش بنیادگرایانه مذهبی و ارتجاعی در هیات حاکمه آمریکا هستیم که برای غلبه بر بحران اقتصادی و حفظ و بالا نگهداشتن سردهای کلان اما در حال کاهش خود تحت بهانه‌هایی نظیر «جنگ تمدنها» و «تقابل فرهنگ‌ها» و غیره به جنگ و کشورگشایی روی آورده است. آنها راه غلبه بر بحران را تحمیل اقتدار و برتری خود بر تمام جهان و از جمله هم‌پیمانان خود میدانند و حادثه ۱۱ سپتامبر بهانه خوبی برای اعمال آشکارتر این سیاست در سطح جهان بود. به بهانه مبارزه با تروریسم اعمالی را مرتکب شده‌اند که بی‌سابقه بود. به عبارت دیگر تحت لوای مبارزه با تروریسم به سازماندهی تروریسم دولتی با تکنولوژی برتر و به بهانه دفاع از دموکراسی به ضددموکراتیک‌ترین اعمال دست می‌یازند.

تشدید رقابت بین امپریالیست‌ها

همانطور که بارها در ادبیات سیاسی و تحلیل‌های سازمان ما بیان شده است تردیدی نیست که جنگ آمریکا در منطقه بعد از جنگ سرد جنگی است تهاجمی برای تحکیم و توسعه نفوذ سیاسی نظامی و اقتصادی آمریکا در یکی از مناطق اصطلاحا «یوروآسیا» و جهان، منطقه‌ای که جنوب آن دریای عربستان و عمان اقیانوس هند و آفریقای شمالی و شرقی، شمال آن مرزهای جمهوریهای آسیای مرکزی و چین و روسیه و پاکستان و شرق آن مرزهای غربی هند و غرب آن دریای مدیترانه و سیاه تشکیل میدهد.

این جنگ منطقه‌ای در استراتژی نظم نوین رهبران کاخ سفید و از نقطه نظر سیاسی اقتصادی و نظامی مناطق و حاشیه کشورهای خلیج فارس، دریای خزر، ماورای قفقاز، ترکیه، آسیای مرکزی، عراق، عربستان، کویت، سوریه، امارات و غیره را زیر تاثیر خود میگیرد، تامین سلطه و ثبات و ایجاد تغییرات و امکان پیاده کردن قوانین و چارچوب‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و بطور کلی قوانین مورد نظر کمپانیهای بزرگ سرمایه‌داری، از اهداف استراتژیک آمریکاست. روشن است که شکل دادن نظم مورد نظر به این مناطق برای رقابت با بلوک‌هایی نظیر ژاپن و اتحادیه اروپا امکانات زیادی در اختیار آمریکا قرار میدهد. برژینسکی این مناطق را «بالکانهای یوروآسیا» مینامد، بالکانهای سنتی بیانگر یک امتیاز ژئوپلیتیکی در مبارزه برای

برتری جویی امپریالیست‌ها در اروپا بودند. بالکان‌های یوروآسیا که شبکه حمل و نقل جدید در آنها مستقیماً ثروتمندترین و صنعتی‌ترین کرانه‌های خاوری و باختری یوروآسیا را بهم وصل میکنند، نیز دارای اهمیت ژئوپلیتیک هستند. این منطقه دارای ذخیره‌های عظیم نفت و گاز معادن طلا و مس و اورانیوم، مناطق بکر کشاورزی و نیروی کار ارزان و بازاری وسیع است. اینرو برای امپریالیست‌ها و در راس آن آمریکا دارای منافع بزرگ ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک درازمدت و بنیادی است. برژینسکی میگوید «امروز ژئوپلیتیک دیگر بدنبال آن نیست که منطقه جغرافیایی معین را در یوروآسیا برای سلطه خود مشخص کند. ژئوپلیتیک با گذار از مقیاس منطقه‌ای به مقیاس جهانی برآن است که برتری در قاره یوروآسیا را لنگرگاه سلطه جهانی سازد». یا پل ولفویتزر طراح سیاست حملات پیش‌گیرنده میگوید «ایالات متحده برای مدیریت نظم جهانی از قدرت بی‌رقیب خود استفاده خواهد کرد. حتی اگر نیاز باشد بصورت یکجانبه و بصورت بازدارنده». او ادامه میدهد «هدف ما این است که از مطرح شدن یک رقیب جدید ممانعت کنیم. این یک ملاحظه غالب است و زمینه استراتژی دفاع منطقه‌ای که منابع‌اش برای تولید انرژی جهانی کافی است، مانع پیدا شدن هرگونه قدرت متخاصم شویم. این مناطق شامل اروپای غربی، شرق آسیا و قلمرو اتحاد شوروی سابق و جنوب غربی آسیا میشود که میتواند مورد تهاجم بازدارنده آمریکا قرارگیرند».

امریکا با عدم قبول قرارداد کیوتو در رابطه با کنترل گازهای خطرناک صنعتی و نیز با زیر پا گذاشتن قوانین تجاری و افزایش تعرفه‌های برخی از کالاهای تولیدی اروپا نشانه‌های این سیاست را عملاً به نمایش گذاشت و همزمان با این اقدامات، لشکرکشی آمریکا به افغانستان و عراق و استقرار نیروهای نظامی این کشور در آسیای مرکزی زنگ خطر را برای دیگر گروه‌بندی‌های امپریالیستی بصدا درآورد. شکل‌گیری محور آلمان فرانسه در مخالف با سیاست‌های آمریکا در جریان جنگ عراق از آن جمله است، کشورهای آلمان و فرانسه در سالهای اخیر در تلاشند تا بتوانند اتحادیه اروپا را بمثابه وزنه‌ای متعادل کننده و پیشگیرنده در برابر آمریکا مطرح کنند. شکل گرفتن کشورهایی حول محور آلمان فرانسه و روسیه بمنظور چند قطبی کردن جهان در برابر یک قطبی آمریکا نشانه‌ای از تشدید روز افزون تضادهای امپریالیست‌هاست.

مبارزه علیه جهانی شدن

روشن است که در برابر سیاست‌های انحصارات امپریالیستی که مردم جهان را به نابودی تهدید میکنند، مردمی که هر روز بواسطه این سیاست‌ها صدمات جبران ناپذیری میبینند، از پای نخواهند نشست. علاوه بر مبارزات و مقاومت طبقه کارگر و زحمتکشان کشورهای مختلف، در سطح جهان نیز ما امروزه شاهد پدیده‌ای بنام مبارزه علیه جهانی شدن هستیم. این جنبش میشود گفت که نخستین طلایه‌های یک مبارزه گسترده علیه سرمایه‌داری بعد از یک دوران رکود محسوب میشود. این جنبش که در نوامبر ۱۹۹۹ از سیاتل آغاز شد در مدت چهار سال به یک جنبش عظیم جهانی ضدجنگ و ضدجهانی شدن بطور مشخص عملاً علیه سرمایه‌داری معاصر پا به صحنه مبارزه گذاشته است. در طی این سالها هیچ نشستی از سران کشورهای سرمایه‌داری نبوده است که هدف اعتراضات وسیع و جهانشمول این جنبش قرار نگرفته باشد، در اجلاس سران اتحادیه اروپا در گوتنبرگ، در شهر بندری جنوا در ایتالیا، در پورتوآله‌گره برزیل با شرکت طیف‌های گوناگون و باشعارهای ضدامپریالیستی و ضدجهانی شدن ابعاد وسیعتری بخود گرفت. امروزه مبارزه علیه جهانی شدن سرمایه‌داری ابعادی گسترده‌تر یافته است تظاهراتها، اعتراضات و اعتصابات در گوشه و کنار جهان از سوی اقشار و طبقات مختلف کارگران، کارمندان و کارکنان بهداشت مدارس شهرداریها، دانشجویان، دانش‌آموزان، بیکاران و جوانان ادامه مییابد. تظاهرات شکوهمند میلیونها نفر در مخالفت با حمله نظامی آمریکا به عراق تبلوری از اتحاد و گستردگی و نفوذ جنبش ضدجهانی شدن سرمایه‌داری در سالهای اخیر است. روشن است تحلیل طبقاتی و سمت و سوی سیاسی و اجتماعی این جنبش وظیفه مبرم نیروهای انقلابی کمونیست است تا اولاً محدودیت‌های مشخص آنرا درک کرده و ضمن شرکت موثر در آن، اما از دنباله‌روی پرهیزند. دوم اینکه بتوانند با شرکت خود در این جنبش و ایجاد پیوند آن با سایر کشورها بویژه کشورهای مؤخر سرمایه‌داری به شکل‌گیری و توسعه آن

درجهت ضد سرمایه داری و سمت گیری سوسیالیستی یاری رسانند.

روند نئولیبرالیسم، پیاده شدن سیاست نظم نوین جهانی و بی توجهی آمریکا به سازمان ملل و افکار عمومی در حمله به عراق مسایل مهمی را در سطح جهان مطرح کرده است که لزوم اتخاذ یک سیاست انترناسیونالیستی معین و مشخص و در عین حال فوری را در دستور گردان های طبقه کارگر و احزاب و جریانات کمونیست قرار داده است که بی توجهی به آن میتواند خطرات جبران ناپذیری را در عرصه مبارزه برای سوسیالیسم بوجود بیاورد.

دگرگونی در اوضاع منطقه

رفقا همانطور که میدانید حمله نظامی آمریکا به عراق که علیرغم مخالف آشکار سازمان ملل و میلیونها مردم جهان صورت گرفت تحولات جدیدی را در منطقه رقم زده است. جنگ آمریکا بر پایه استراتژی «جنگهای بازدارنده» تفاوتی با دیگر جنگها و ماجراجوییهای آمریکا دارد. این جنگ نه فقط جنگی برای تغییر رژیم صدام، بلکه راهی بود برای تحقق استراتژی طولانی مدت آمریکا برای استقرار رژیمهای گوش بفرمان و نیز تسلط بر منطقه،

آمریکا مدعی بود که حمله نظامی اش به عراق مبارزه ای است علیه تروریسم در حالیکه نه تنها حملات تروریستی کاهش نیافته بلکه دامنه آن بسیار گسترده تر از قبل شده است. آمریکا بدنبال حمله به عراق و پیاده کردن طرحهای خود در خاورمیانه است. بطور نمونه در همین رابطه با ارائه طرح معروف به «نقشه راه» که تضمین منافع دولت صهیونیستی اسرائیل و محافل دست راستی اسرائیل اساس آن را تشکیل میدهد، در واقع امر با این طرح خواست خلق زحمتکش فلسطین برای حق تعیین سرنوشت خود را از محتوا تهی و با تحمیل تغییراتی در دولت خود مختار آنرا به فلسطینیان تحمیل کرد. طرحی که در آن دولت شارون در همه مراحل دارای حق وتو است. در سایه این جنگ بود که سازمان ملل برای اولین بار با تصویب قطعنامه ای در اردیبهشت سال جاری عملاً اشغالگری آمریکا و انگلیس را برسمیت شناخت.

امروز حضور صدها هزار سرباز آمریکایی و انگلیسی در عراق و افغانستان تاثیرات خود را علاوه بر کل منطقه و جهان در ایران نیز با مرز مشترک طولانی با عراق و افغانستان بر جای گذاشته است. ابتدا تصور می رفت با تسخیر برق آسای عراق نوبت ایران خواهد رسید تا مورد حملات نظامی قرار گیرد. گروههای مختلفی در اپوزیسیون از جمهوریخواه گرفته تا سلطنت طلب در داخل و خارج کشور برای یک چنین احتمال به یقینی بدون توجه به عواقب آن به تک و تا افتادند. سلطنت طلبان آشکارا آمریکا را تشویق به حمله به ایران کردند. گروههای دیگری از اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی نیز سریعاً خود را جمع و جور کرده و به تحرکات بی سابقه ای دست زدند. چندین کنفرانس ائتلافی گذاشته شد. این تحرکات بویژه بعد از طرح کمک چندین میلیون دلاری در سنای آمریکا برای کمک به اپوزیسیون رژیم ابعادی وسیعتر یافت. متأسفانه بخاطر نفرت مردم از رژیم و نیز نبود آلترناتیو و چشم انداز خلاصی از وضعیت موجود بخش مهمی از مردم نیز به تغییر توسط دخالت نظامی آمریکا دل بستند. اما طولی نکشید که مخالفت مردم عراق با نیروهای آمریکایی و متحدانش به گسترش مقاومت و عملیات نظامی منجر شد. علاوه بر آن ناتوانی دولت آمریکا و حکومت برگمارده آن در اداره کشور نیز به گسترش نابسامانیها دامن زده و عملاً عراق را به باتلاقی برای نیروهای آمریکا و انگلیس بدل کرد. متعاقب این وضعیت با افشای اینکه از همان ابتدا برای جلب نظر افکار عمومی برای حمله نظامی به عراق دروغ گفته شده بود و نیز کشته شدن مداوم سربازان آمریکایی در عراق عدم حل مسئله فلسطین، به فشارهای داخلی و بین المللی بر آمریکا و انگلیس افزود، بنابراین بتدریج روند اوضاع معادلات قبلی را بر هم زده و به تغییرات و صف بندیهای جدیدی منجر شد.

تاثیر تحولات بعدی عراق بر وضعیت سیاسی ایران

باتوجه به نزدیک بودن انتخابات در آمریکا و با توجه به شکل گیری یک جریان قدرتمند شیعه در عراق خواست مردم کردستان برای برگزاری رفراندوم، طرح فدرالیسم، از سوی اقلیت های ملی و مقاومت رهبران شیعیان که اکثریت ساکن عراق را تشکیل

میدهند و تقویت جریانات اسلامی تندرو و گسترش دامنه عملیات به کشورهای نظیر عربستان، اندونزی، ترکیه و غیره بتدریج نه تنها چشم‌انداز حمله نظامی به ایران را در شرایط کنونی بر طرف و سلطنت‌طلبان و سایر گروه‌های طرفدار حمله نظامی را ناامید کرد، بلکه اوضاعی پدید آورد تا موقعیت رژیم و بویژه جناح‌های راست و ارتجاعی آن تقویت شوند. از یک طرف مردم ایران با مشاهده وضعیت عراق از این توهم بدر آمدند که حمله نظامی آمریکا برای آنها آزادی و امنیت و رفاه خواهد آورد و از طرف دیگر آمریکا متوجه شد که درحال حاضر نه تنها با حمله نظامی به ایران در باتلاقی بزرگتر گرفتار خواهد شد و بلکه اساساً برای خروج از بن‌بست عراق بیش از هر چیز به کمک رژیم ایران نیازمند است و همین معادله بود که بار دیگر به سیاست خارجی ایران رونق بخشید و جناح محافظه کار با استفاده از این فرصت و برای اینکه نشان دهد که دارای آنچنان قدرت و کفایتی است که خواستهای امپریالیسم آمریکا را بر آورده کند، همراه با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای به خواست‌های اتحادیه اروپا و آمریکا در مواردی که قبلاً خیلی‌ها تصورش را هم نمیکردند گردن گذاشت. از طرفی به امید معامله با آمریکا در داخل نیز بمنظور در دست گرفتن کامل روند تحولات آتی و با استفاده از ناامیدی مردم از اصلاح‌طلبان حکومتی تغییراتی را آغاز کرد و عملاً با پرهیز از شعارهای تند قبلی که در ظاهر وجه تمایز آنها را با جناح اصلاح‌طلب روشن میکرد، همان شعارها را پرچم خود نموده و مدعی است که خواهان عملی شدن آنهاست.

علاوه بر این، سقوط صدام و حضور آمریکا در عراق تحولات مهمی هم در اوضاع عمومی جنبش خلق کرد و احزاب سیاسی وابسته به آن بوجود آورده است. حضور آمریکا در عراق خواست استقلال و یا فدرالیسم و موقعیت و چشم‌اندازی که در کردستان عراق طرح است تأثیرات زیادی در کشورهای پیرامون نظیر ترکیه، سوریه و ایران حول مساله ستم ملی برجای گذاشته است. احزاب و جمعیت‌ها و جنبه‌های متعددی برای این منظور بوجود آمده‌اند و با استفاده از انزجار مردم از سالها ستم مضاعف برآیند تا از این موقعیت و از جمله حضور آمریکا برای تحکیم موقعیت خود سود برند. بدین ترتیب مساله رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت بمشابه یکی از مسایل دموکراتیک انقلاب ایران که از انقلاب مشروطیت به این سوی در محاق استبداد مانده بود به روی صحنه سیاسی ظاهر میشود. این امر از یک طرف شوونیسم و گرایش‌های عظمت‌طلب ایرانی و از طرف دیگر ناسیونالیسم افراطی را به یک خطر بالقوه تبدیل نموده است.

ضرورت شکل‌دهی جنبش ضدامپریالیستی و ضدسرمایه داری و ضدارتجاع مذهبی در منطقه با توجه به حضور امپریالیسم آمریکا در منطقه و با توجه به گسترش مبارزات آزادیخواهانه و برابری‌طلبانه در کشورهای منطقه شکل‌گیری یک جنبش ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری و ضدارتجاع مذهبی به یکی از وظایف مبرم کمونیستها تبدیل شده است که شکل‌گیری چنین جنبش انقلابی کمونیستی در منطقه از یک طرف جریانات ارتجاعی مذهبی را خنثی میکند و از طرف دیگر به یک جنبش ضدامپریالیستی و آزادیخواهانه و انقلابی و مترقی شکل میدهد که هم میتواند از پشتیبانی توده‌های مردم برخوردار باشد و هم پشتیبانی طبقه کارگر و افکار عمومی مترقی جهان را بدنبال داشته باشد.

وضعیت اقتصادی ایران

رفقا! سازمان ما درتحلیل خود از حاکمیت سیاسی و روندهای جاری درجامعه همیشه از یک تحلیل طبقاتی حرکت کرده است. ما بارها و بارها گفته‌ایم که پشت سر ساختار سیاسی ایران گروه‌های اقتصادی خوابیده است، مافیای قدرت و ثروت در حالیکه کمتر از بیست و یا بیست و پنج درصد جمعیت ۷۰ میلیونی ایران را تشکیل میدهند، تمام ثروت و منابع کشور را دراختیار دارند. قدرت سیاسی و اقتصادی در ساختار ایران در هم تنیده است. سرمایه‌داران ایران با استفاده از نفوذ سیاسی و با استفاده از ارگانهای سرکوب به هر نحوی که دلشان میخواست به افزایش سود چه از طریق تشدید استثمار و چه از راه‌های قاچاق اختلاس، دلالی و غیره به نحو بیسابقه‌ای در رژیم اسلامی به غارت و چپاول مشغولند و به هیچ کسی هم پاسخگو نیستند، ما در

اوج توهم نسبت به برنامه توسعه سیاسی خاتمی اعلام کردیم که این اقدام بظاهر مردم‌پسند که توهماات زیادی را دامن زده است، بدون عدالت اجتماعی و بدون پاسخ به نیازهای اقتصادی و خواسته‌های برابری‌طلبانه کارگران و مردم زحمتکش با شکست روبرو خواهد شد. امروز بعد از گذشت شش سال این ارزیابی ما درستی خود را به وضوح نشان می‌دهد. مانع پیشرفت برنامه اصلاحی خاتمی، نه وجود پسوند اسلامی برای جمهوری که خود بورژوازی تاریخا مذهبی است و نه وجود ارگانی بنام ولایت فقیه و غیره است که اینها نشان داده‌اند که اگر منافع سرمایه‌ایجاب بکنند، از همه ایدئولوژی‌شان هم خواهند گذشت. نیروی پیش‌برنده تحولات در جامعه نتیجه پیوند عمیق آزادی و برابری است، و نه اصلاحات ظاهری و عوام‌فریبانه از بالا.

آزادی بدون پاسخگویی به برابری اقتصادی در اولین جلوه‌های خود با سر ریز خشم و نفرت مردم از فقر و نداری فاصله طبقاتی، تشدید استثمار و دزدی و چپاول کسانی مواجه خواهد بود که این دستگاه دولتی را بمنظور همین چپاولگری در اختیار گرفته‌اند.

مختصات قدرت سیاسی حاکم تا به امروز حمایت بی چون و چرا از این مافیای قدرت و ثروت و پاسداری از آن بوده است. همانطور که در گزارش کنگره دوم و تحلیل‌های سازمان بیان شده است در دوره رفسنجانی که به دروغ خود را سردار سازندگی نام نهاد، کشور با در پیش گرفتن سیاست تعدیل اقتصادی در ورطه بحرانی عمیق‌تر از پیش فرو رفت. علاوه بر ده‌ه‌های میلیارد دلار بدهی خارجی، میلیونها نفر به فقر و فلاکت سوق داده شدند. با روی کار آمدن دولت خاتمی قولهایی مبنی بر تغییراتی در ساختار اقتصادی و سیاسی داده شد اما دولت خاتمی نیز جز ادامه کاری که رفسنجانی آغاز کرده بود، راهی در پیش نداشت. سیاستی که جز دنبال کردن برنامه‌های دیکته شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ره به جایی نمیبرد.

بطور نمونه در این زمینه معاون رئیس جمهور در مذاکره با رئیس بخش خاورمیانه‌ای صندوق بین‌المللی پول سیاست دولت را چنین توضیح می‌دهد: «سلاح ما در بازنگری قانون جلب سرمایه‌ها، جلب سرمایه‌گذاری خارجی، تغییر قانون مالیات‌ها، یکسان‌سازی نرخ ارز، کاهش تصدی‌گری دولت، خصوصی‌سازی، حذف موانع غیرتعرفه‌ای در امر واردات، آزادسازی بازرگانی خارجی و صادرات گردد». در کنار بحران مزمن ساختاری اقتصاد ایران پیاده کردن دستورات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول عملاً به ادامه بحران، تشدید فقر و محرومیت طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه و افزایش ثروت سرمایه‌دارانی منجر شده است که شریانهای اقتصادی کشور را در دست دارند. علاوه بر آن فقر و محرومیت بیسابقه و گسترده، عوارض اجتماعی بیشماری برای اکثریت مردم بوجود آورده است؛ از جمله رشد ناهنجاری‌های اجتماعی، نظیر اعتیاد و فحشا که طبق آمارهای غیررسمی رقمی در حدود ۵ میلیون را شامل میشود. سیاست‌های اعمال شده تاثیرات دیگری هم در برداشته است.

ادامه اتکای کشور به درآمد نفت تشدید تورم، افزایش نقدینگی بخش خصوصی و افزایش وسیع بیکاری در کشور است. سرمایه‌داران بخش خصوص از این خوان یغما بیشترین سهم را بخود اختصاص داده‌اند. براساس گزارش بانک مرکزی، حجم نقدینگی یعنی حجم پول اسکناس و سپرده‌های بانکی و غیره که در انتهای سال ۷۹ بالغ بر ۲۴۹۱۱۰ میلیارد ریال بود، در سال ۱۳۸۰ به ۳۲۰۹۷۵ میلیارد ریال و در سال ۱۳۸۱ به ۳۶۵۱۸۶ میلیارد ریال رسید. بیکاری و گسترش روز افزون آن و تشدید فشار به طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه از تبعات بلافصل سیاست‌های مخرب جمهوری اسلامی است. آمار رسمی بانک مرکزی تعداد بیکاران را ۱۶ درصد کل شاغلین که ۱۶ میلیون ذکر شده است، برآورد کرده است که به حدود ۴،۵ میلیون نفر میرسد. در صورتی که آمارهای دیگر به بیش از ۶ میلیون نفر اشاره دارند. به اینها باید میلیونها بیکاری که در شغل‌های کاذب نظیر دست‌فروشی و غیره مشغولند اضافه شود آنوقت ابعاد فاجعه‌ای که امروزه زحمتکشان جامعه را مجبور به فروش اعضای بدن خود برای گذران زندگی کرده است، روشنتر میگردد. علاوه بر تجارت سکس، خرید و فروش دختران کم سن و سال و زنان جوان بکارگیری کودکان و پدیده‌های خودسوزی، فرار، کودکان خیابانی از فجایعی است که سیاست‌های اقتصادی رژیم حاکم بیار آورده است. از طرفی بدلیل اعمال سیاست‌های مخرب خصوصی‌سازی و دادن امتیازات و بازگذاشتن دست مافیای وابسته به

دولت بسیاری از کارخانجات با ورشکستگی مواجه شده‌اند. صدها هزار کارگر اخراج و یا اساساً ماه‌هاست حقوق و مزایای خود را دریافت ننموده‌اند. بسیاری از اعتراضات و اعتصابات کارگری در مخالفت با ستم و استثمار و نیز در مخالف با سیاست‌های دولت در امر خصوصی‌سازی برپا شده‌اند.

در آخر باین واقعیت هم باید اشاره کرد که در کنار این وضعیت وخامت بار اقتصادی دولت در سالهای اخیر با افزایش درآمد نفت امکانات زیادی بدست آورد تا بتواند حداقل به بخشی از نیازهای مردم پاسخ دهد. بطوری که طبق آمار ارائه شده در سال گذشته دولت با مازادی معادل ۵/۵ میلیارد دلار روبرو بوده است. اما این مازاد بجای رفع مشکلات اقتصادی مردم از کانالهای اعتبارات قلابی، به ده‌ها شرکت وابسته به کیسه همان مافیای ثروت سرازیر شده است.

رفقا

علاوه بر مسایل سیاسی، بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه زمینه اصلی ناراضیاتی طبقه کارگر و توده‌های مردم و نیز رویگردانی آنها از حاکمیت کنونی را تشکیل میدهد. توده‌های رنج‌دیده مردم به تجربه دریافته‌اند که وعده‌های اقتصادی حاکمیت برخلاف قول‌های داده شده نه تنها بهبودی در وضعیت زندگی آنها بوجود نیاورده است، بلکه ادامه همان سیاست‌های خانمان برانداز دولت‌های قبلی است.

وضعیت سیاسی

در زمینه سیاسی سازمان ما از همان اول روی کارآمدن دولت خاتمی و سر و صدایی که در باب تحولات «مسالمت‌آمیز ایجاد جامعه مدنی» و آزادیهای سیاسی و غیره داده میشد، هشدار داد و سیاست پیگیر و اصولی را در زمینه آگاه کردن مردم و بویژه آگاه کردن طبقه کارگر به منافع طبقاتی خود در پیش گرفت. ما برخلاف نظرات ضد و نقیض و توهمات که در میان بخش زیادی از چپ نیز رسوخ یافته بود، اعلام کردیم که هرگونه تغییری ولو اندک در وضعیت سیاسی کشور جز با مشارکت جدی طبقه کارگر و مردم به نتیجه نخواهد رسید تا چه رسد به تحولاتی اساسی‌تر که بدون سرنگونی رژیم ارتجاعی حاکم توهمی بیش نخواهد بود، در این دوره پایه سیاست اتخاذ شده از سوی اصلاح‌طلبان بر این اساس بود که ادامه حکومت اسلامی با توجه به تشدید تضادهای رشد یابنده در جامعه امکان پذیر نخواهد بود و آنها از اینجا به ضرورت تن دادن به یک سری رفرمها برای تعدیل تضادها و حفظ چارچوب رژیم می‌رسیدند که میبایست در روند خود به زعم دوم خردادیهها به سمت مردم‌سالاری دینی و بازسازی پایگاه اجتماعی رژیم پیش میرفت و از سوی دیگر جناح مقابل هرگونه گشایشی را بمنظور سرریز خشم توده‌ها نابودی حاکمیت تلقی میکردند. اما اساس بوجود آمدن چیزی که به جنبش اصلاحات معروف شد همانا تحولات اقتصادی و بطور عمده ناشی از ضرورت پیاده کردن قوانین صندوق بین‌المللی پول، ضرورت گشایش رابطه تجاری با غرب و نیز محصول روندی است که با ساختار کنونی رژیم و برخی از قوانین و نرم‌های آن در تضاد قرار گرفته است. جنبش اصلاحات در واقع ناظر بر این بود که اولاً رقابت بورژوازی را بطریق مسالمت‌آمیز فراهم کند که تشکیل احزاب گوناگون نتیجه آن بود. دوم موانعی را که در برابر بازار آزاد و نتولیبیرالیسم سخت‌جانی میکنند از سر راه بردارند. چیزی که چاره‌ناپذیر بوده و هر دو جناح در پی اجرای آن هستند، منتهای مراتب هر کدام به شیوه خود. اکنون بنظر میرسد عنان این تحولات با توجه به تغییر و تحولات در منطقه و در دست گرفتن ابتکار مذاکرات با غرب و بویژه آمریکا در دست جناح قدرتمند رژیم به پیش خواهد رفت.

درحالیکه نقطه گرهی و منشا و عامل تشدید این بحران لاعلاج موجود به اجرا گذاشته شدن قراردادهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، یعنی همان نتولیبیرالیسیون و رفع موانع رقابت در بازار است که ازجمله اهداف مهم حضور آمریکا در منطقه برای درهم شکستن موانع گردش آزاد کالا و تسلط بر منابع طبیعی و انسانی محسوب میشود. در فاصله دو کنگره تشدید این روند همچنین عامل تشدید بحران سیاسی و یکی دیگر از عوامل تشدید تضادهای درون حاکمیت اسلامی است. چرا که پیاده

شدن کامل سیستم نتولیبرالیسم ساختار سیاسی را طلب میکند که امکان رقابت آزاد بورژوازی و گردش آزاد کالاها و همچنین امنیت سرمایه را تضمین کند. که این علاوه بر ساختار اقتصادی، با ساختار و قوانین فعلی جمهوری اسلامی نیز سازگاری لازم را ندارد و مرتب با قوانین و سنت‌های اسلامی برخورد میکند. از همه مهمتر توسعه سیاسی بدون عدالت اجتماعی به عبارت دیگر خواست آزادی بدون خواست برابری همیشه با گسترش و سر ریز اعتراضات توده‌های رنج و ستم توأم بوده و برای همین آنها در ترس از گسترش مبارزات مردم، توسعه سیاسی را هیچگاه به عمل در نیاوردند.

رفقا! درفاصله دو کنگره از درون مجموعه این روندها، تضادها و کنش و واکنش‌ها، دو پدیده‌ای که تمام دیگر پدیده‌ها و تضادها را تحت‌الشعاع خود قرار داده است برای مردم بسیار واضح‌تر و روشن‌تر شده است. اولی اقشار و طبقات دارا یعنی بورژوازی ایران است که کمتر از ۲۰ و یا ۲۵ درصد جمعیت را تشکیل میدهند و قدرت سیاسی را باتمام تناقضاتش در دست دارند.

و دومی آن توده عظیم کار و زحمت است که با شاخ و برگ‌هایش همان ۷۰-۷۵ درصد را تشکیل میدهند. که ناگزیرند برای آزادی و برابری در تمامی جلوه‌های آنها مبارزه کنند. سرنوشت تحولات آینده را مبارزه این دو تعیین میکند. به موقعیت این دو جبهه اشاره میکنیم.

بورژوازی ایران

بورژوازی ایران و یا به تعبیر مردم، دارندگان قدرت و ثروت جامعه ما که اغلب مذهبی و ضددموکراتیک هستند تا مقطع روی کارآمدن خاتمی برغم وجود جنگ و نابسامانیهای دیگر خودشان را با وضعیت حاکمیت دینی منطبق کرده و سودهای کلانی به جیب زدند. و از پایان جنگ و دوران رفسنجانی که مساله بهبود رابطه با غرب و وارد شدن به سازمان تجارت جهانی و انطباق با جهانی شدن و غیره مطرح و تعدیل اقتصادی ناظر بر خصوصی‌سازیها در دستور قرار گرفت، به تحکیم موقعیت آنها در عرصه اقتصاد و سیاست کمک کرد. تجزیه و ترکیب بعدی در طبقه بورژوازی ایران و تازه واردینی که به یمن حضور ریشه‌دار خود در ارگانهای حاکمیت بخش مهمی از صنایع خصوصی شده را در اختیار گرفتند و با اعمال نفوذ مدیریت بخشهای عمومی اقتصاد و تجارت را هم از آن خود کردند، این طبقه را تقویت کرد. در پاسخ به بحران ساختاری اقتصادی، هرچه که ضرورت شتاب در روند رفرمهای اقتصادی درجهت انطباق با سیاست جهانی‌سازی، نتولیبرالیسم و بازار آزاد دیکته شده توسط مراکز پولی بین‌المللی افزایش یافت، که با فشار اقتصادی به توده‌های مردم و تشدید اعتراضات آنها توأم بود، به همان میزان ضرورت تغییر و اصلاح در ساختار دولتی نیز به یک امر مبرم تبدیل شد. نتیجه آن بوجود آمدن «جنبش اصلاحات» و عروج خاتمی بود. این در شرایطی بود که رژیم جمهوری اسلامی در عرصه بین‌المللی کاملاً منزوی و رهبران آن در دادگاه میکونوس به جرم دست داشتن در قتل رهبران حزب دموکرات محکوم شده بودند. خاتمی با طرح شعارهایی نظیر قانون‌گرایی و جامعه مدنی و مردم‌سالاری دینی پرچم این «جنبش» را در دست گرفت و مردم که از اوضاع بد اقتصادی و استبداد و سرکوب به تنگ آمده بودند، با امید واهی به اصلاحات وعده داده شده توسط اصلاح‌طلبان حکومتی با شرکت وسیع و میلیونی خود در انتخابات به او رای دادند. علاوه بر قدرت اجرایی، مردم در انتخابات مجلس ششم هم بار دیگر به ندای اصلاح‌طلبان پاسخ داده و با فرستادن کاندیدای آنان به مجلس، قوه مقننه را هم در اختیار آنها قرار دادند، اما با وجود این همانطور که میدانیم و همه شاهد هستیم این جنبش اصلاحات علیرغم انطباق نسبی با روندهای اقتصادی و اوضاع بین‌المللی با شکست مواجه شد و به پیش برده نشد و یا نتوانستند به پیش ببرند.

علت شکست اصلاحات مورد ادعای خاتمی و سایر افراد و احزاب و جریان‌های طرفدار آن در رسیدن به اهداف اعلام شده و وعده‌های داده شده، در گوه‌ها خود نه وجود چیزی بنام جمهوری با پسوند اسلامی‌اش و نه ارگانهای محافظ آن نظیر شورای

نگهبان و تشخیص مصلحت و نه حتی خود ولایت فقیه است. که اینها در مجموع برای حفظ نظام و موقعیت اقتصادی و سیاسی خود و طرفدارانشان که بخش مهمی از مراکز اقتصادی و تجاری را در دست دارند، هم از سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول حمایت میکنند و هم داشتن رابطه با غرب و هم با اصلاحات منطبق با آن در ساختار سیاسی جامعه موافقت و بدون تردید در آینده در این زمینه به اقدامات بیشتری هم دست خواهند زد. اگر هم عناصری و گروه‌هایی از آنها در مقابل این روند بطور جدی بایستند، قطعاً منطق سرمایه آنها را مجبور به تمکین خواهد کرد.

علت اصلی شکست پروژه اصلاحات این بود که توسعه سیاسی مورد ادعای آنها نمیتوانست (و همچنان نمیتواند) بدون وجه مکمل آن یعنی عدالت اجتماعی به پیش رفته و موفق شود. چیزی که بورژوازی ایران در کل و بخش اصلاح‌طلب آن بویژه نشان دادند که نه میخواهند و نه میتوانند در این زمینه امتیازی به طبقه کارگر و محرومان جامعه واگذارکنند.

واقعیت این است که حفظ نظام برای رهبران رژیم از هر دو جناح معنایی جز این ندارد که ایجاد زمینه و امکان رقابت بورژوازی در بازار، امکان پیاده کردن قرارهای صندوق بین‌المللی پول و سایر پیشنهادات کشورهای غربی، امکان پشبرد اصلاحات در این چارچوب، آری، بشرطی که امکان تشکل، آگاهی و انتخاب آزاد به این خیل محروم که دارد زیر یکی از تبعات این نئولیبرالیسم یعنی خصوصی‌سازی و یک رژیم متمرکز دینی و استبدادی میسوزد، داده نشود و گرنه، امری که کم و بیش مورد تایید کشورهای غربی و استراتژیست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هم در شرایط حاضر هست.

علاوه بر مواردی که گفته شد در سالهای اخیر افزایش قیمت نفت بنا به گفته آمار رسمی، ایران را از رشدی نزدیک به ۷ درصد برخوردار کرده است و برای سال آینده رشدی در همین حدود پیش‌بینی میشود. رهبران اصلی رژیم امیدوارند با بهبود شاخص‌های اقتصادی و از طرفی چشم‌پوشی از برخی فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در جامعه و باز گذاشتن دست مردم در رتق و فتق امور شخصی خود، بتدریج آنها را از مناقشات سیاسی دور و مبارزه آزادیخواهانه و برابری‌طلبانه مردم را درحاشیه قراردهند. مبارزه طبقاتی جاری را به دعوای نخبگان سیاسی در بالا محدود کرده و مردم را از صحنه سیاسی دور کنند. این امکان هم یک امکان واقعی است که در صورت عدم حضور جنبش مستقل و سازمانیافته طبقه کارگر و مردم میتواند به ادامه حیات رژیم و تداوم وضع موجود کمک کند.

در جنبه بین‌المللی هم با وجود حضور ایالات متحده آمریکا در طول مرزهای کشور بعنوان ابرقدرت تاثیرگذار در تحولات ایران، اما هم اکنون این ابر قدرت آنقدر در باتلاق عراق گرفتار و سرگرم است که حداقل تا ایجاد ثبات و امنیت در آنجا اقدامی در صدد فشار به ایران بر نخواهد آمد. بلکه مذاکره با دارندگان اصلی قدرت را درپیش خواهد گرفت، در نتیجه محافظه‌کاران آگاهانه همزمان با سخت‌گیری بیشتر برای مردم با بستن قراردادهای اسارت‌بار و به کمک دلارهای نفتی به حل و فصل اختلافات خود با غرب و آمریکا می‌پردازند. کافیسست اشاره کنیم که طی یکی دوماه گذشته «حسن روحانی» به ابتکار همین محافظه‌کاران با وارد شدن به عرصه دیپلماسی خارجی با سرعت و قدرت به مصالحه و بستن قراردادهای مهم سیاسی و اقتصادی با غرب دست زده است. از امضای پروتکل الحاقی گرفته تا رابطه با مصر، تحکیم رابطه با اتحادیه اروپا و مذاکره با ایالات متحده از جمله این اقدامات است.

از آنچه گفته شد نتیجه میگیریم که رژیم حاکم بر ایران بر آن است تا از همه عوامل داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی و نیروی سرکوب خود استفاده کرده و به حاکمیت خود تداوم بخشد. برغم عوامل متعددی که امروزه به نفع اقلیت مافیای قدرت و ثروت و دولت ارتجاعی و استبدادیشان عمل میکند، اما مشکل اساسی رژیم سرکوبگر و ارتجاعی حاکم همانا انزوای بیش از پیش در داخل و تنفر مردم از آنها و وحشت از این است که از جرقه‌های آتشفشانی سربرآورد.

وضعیت طبقه کارگر وکل محرومین

این اقشار و طبقات محروم که در راس و محور آنها طبقه کارگر ایران قرار دارد که امیدوار بودند وعده و وعیدهای اصلاح‌طلبان بهبودی در وضعیت اقتصادی و زندگی اجتماعی و سیاسی‌شان بوجود آورد، وضع زندگی اقتصادی و سیاسی‌شان نه تنها نسبت به سالهای قبل بهتر نشده بلکه در نتیجه تداوم سیاست‌های اقتصادی دولت بویژه پروژه خصوصی‌سازیها متحمل آنچنان محرومیت‌ها و فشارهایی شده‌اند که تاکنون بی‌سابقه بوده است، تاکنون میلیونها کارگر از کار اخراج و یا بازخرید شده‌اند یا ماه‌هاست که حقوق و مزایای خود را دریافت ننموده‌اند. صدها کارخانه تعطیل و صاحبان آنها با اخراج و یا بلاتکلیف گذاشتن کارگران و کارکنان، با پول وامهای دولتی و یا فروش زمین‌های کارخانجات به برج‌سازی و سرمایه‌گذاری در بورس و بازار مشغولند. به تبع بیکاری، سطح پائین دستمزدها و عدم دریافت بموقع حقوق‌ها، قدرت خرید کارگران و بخشی از سایر حقوق‌بگیران را بشدت پایین آورده و میلیونها کاسب و صاحبان مشاغل کوچک و دهقانان که از قبل این طبقه و حقوق‌بگیران دیگر ارتزاق میکردند با بحران و ورشکستگی مواجه شده‌اند، اعتیاد، فحشا، فروش زنان و دختران و کودکان، فروش اعضای بدن بدلیل فقرمطلق، بی‌مسکنی، عدم اطمینان به آینده و انواع امراض روانی و ناهنجاریهای اجتماعی این طبقه و اقشار محروم دیگر را در شرایط وحشتناکی قرار داده است. در عوض زیر پرچم اصلاحات، طبقه بورژوا و حشو و زوائد آن به ثروت‌های بی‌سابقه‌ای دست یافته‌اند. در دهه اخیر بویژه بعد از دوم خرداد طبقه بورژوای ایران در حالیکه برای سامان دادن به رقابت مسالمت‌آمیز بین خود به تشکیل احزاب و انتشار روزنامه‌ها و غیره دست زده، اما این طبقات محروم نه تنها از هرگونه تشکل مستقل سیاسی و صنفی محروم بودند بلکه تلاش شده است تا از شمول قوانین خود جمهوری اسلامی نیز برکنار بمانند. خارج کردن کارگران کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار و رسمیت دادن به قراردادهای موقت و حذف آن بخش از مواد تبصره‌های قانون کار که زمانی تحت فشار کارگران در آن گنجانده شده بود، از جمله این موارد است. این موقعیت و تاکید کارگران بر خواسته‌ها و هم‌سرنوشت شدن اجباری بقیه محرومان جامعه با این طبقه، خودبخود جبهه‌ای از خواسته‌ها را ایجاد کرده است که نه با برنامه و استراتژی جناح‌های چپ و راست رژیم و نه با برنامه‌های دیکته شده از طرف مراکز بین‌المللی پول و غیره سازگاری دارند.

در فاصله دو کنگره علاوه بر عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، و بویژه فعالیت آگاهگرانه نیروهای انقلابی و پیشرو، عملکرد خود اصلاح‌طلبان نیز بر سطح آگاهی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش افزوده و آنها را باین نتیجه رسانده است که اصلاحات در چارچوب رژیم ولایت فقیه امکان پذیر نیست. اکنون علاوه بر خواست تحقق مطالبات معوقه دموکراتیک و آزادیهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ملی و غیره، مخالفت جدی با مافیای قدرت و ثروت یعنی همان ۲۰-۲۵ درصد فوق‌الذکر و خواست برابری و حل مشکلات اقتصادی در اعتراضات طبقه کارگر بصورت بارزی مطرح میگردد. چه اعتصاب کنندگان و اعتراض کنندگان به این امر آگاه بوده باشند و چه از روی غریزه طبقاتی و منافع عینی خود آنها را مطرح نموده باشند این جهت‌گیری به سمتی است که کل نظام و هم مافیای قدرت و هم ثروت را هدف‌گیری کرده است، و به سمت یک مبارزه ضدسرمایه داری پیش میرود. اکنون سوال این است که چگونه باید به مصاف شرایط جدید رفت.

همانطور که بارها گفته‌ایم باید تمام تلاش مامصروف ارتقای سطح آگاهی و تشکل مردم و سازماندهی کارگران، دانشجویان، زنان، افلیت‌های ملی، دخالتگری در جنبش‌های دموکراتیک و مهمتر از همه تلاش برای سمت و سو دادن به مبارزات طبقه کارگر و توده‌های مردم در جهت شناخت قدرت خود و ایجاد آلت‌رناتیوی متکی به خود است.

طبقه کارگر و توده‌های مردم با کسب تجربیاتی که به بهای سنگین بدست آمده است راهی ندارند جز اینکه درکارخانه و اداره و مدرسه و دانشگاه و بطور کلی در شهر و روستا و درمحل کار و زندگی دست به ایجاد کمیته‌ها، شوراهای و انجمن‌های ایالتی و

ولایتی زده و عملاً قدرت و امکانات خود را در برابر جبهه استبداد و ارتجاع و حامیان خارجی آنها به منصفه ظهور برسانند. این در عمل بدین معنی است که با متشکل شدن این توده عظیم کار و زحمت در محل کار و زندگی همزمان هم اجرای خواست‌های فوری و رفاهی را بمناب‌ه برنامه عمل خود تضمین میکنند و هم قدرت واقعی طبقه کارگر و مردم را در برابر دم و دستگاه ارتجاع به صحنه میاورند. در این زمینه بویژه سنت و تجربه خود مردم از دوران مشروطیت تا به کنون به کمک‌شان خواهد آمد. تردیدی نیست که این قدرت و تنها این قدرت مردمی است که آزادی و دموکراسی و تمام آنچه که مردم در طی این صد سال بخاطر آن مبارزه کرده اند، بدست آورده و تضمین خواهد کرد. ما که برای سوسیالیسم می‌جنگیم و هدفمان برقراری نظامی عاری از ستم و استثمار و زور و سرکوب است، اراته شعار تاکتیکی و محوری متشکل شدن و متحد شدن کارگران در کمیته‌ها و شوراهای محل کار به همراه تشکل و سازمانیابی توده‌های زحمتکش مردم در انجمن‌ها و شوراهای ایالتی و ولایتی را گشایش آن دروازه‌ای می‌دانیم که طبقه گارگر و توده‌های مردم را به سمت حاکمیت بر سرنوشت خود رهنمون میشود.